اهداف قرآن از طرح مسايل طبيعى

«قسمت اول»

محمدحسن رستمى

زمانى كه قرآن بر پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) نازل شد، انسان ها در ميان باورهاى خرافى زيادى متحير وسرگردان بودند. خدايان بسيارى معبود انسان بودند و اقوام مختلف هر يك بر پاى بتى بوسه مى زدند. هيچ تمدنى از آلودگى شرك تهى نبود و مظاهر طبيعى در جايگاه خويش قرار نداشت.

قرآن مى بايست به تصحيح باورها پرداخته، غل و زنجيرهاى خرافى را از پاى عقلِ بشر بگسلد. نشان دادن جايگاه حقيقى عناصر و مظاهر طبيعى و سوق دادن انسان به سمت حقيقت، و توجه دادن او به خداى حقيقى و بهره گرفتن از مظاهر طبيعى براى اثبات حقايق غيرمحسوس و متعالى بر عهده قرآن بود. قرآن از محسوسات كمك مى گرفت و با بيان ضعف و ناتوانى و تغيير وتحول مدام آن ها ذهن انسان را از خدا فرض نمودن آن ها باز مى داشت و در عين حال، وجود اين عناصر را دليلى بر اثبات حقايق عالم هستى قرار مى داد تا بينديشند و با عبور از ماده به معنا رسند و با گذر از پوست، مغز را دريابند.

از ديد قرآن، هدف غايى طبيعت شناسى افزودن معرفت انسان ها به خداوند و تقرب به اوست، اما به عنوان اهداف متوسط مى توان يك رشته مسايل ديگر را ذكر كرد كه پى بردن به آن ها مقدمه رسيدن به آن هدف نهايى مى باشد.

با بررسى و مطالعه آيات قرآنى، اين نكته به دست مى آيد كه قرآن از پرداختن به پديده هاى طبيعى، اهدافى چند را ـ اعم از هدف غايى و هدف متوسط ـ تعقيب كرده است كه عبارت اند از:

1ـ اثبات خالق و صانع متعال

بدون شك يكى از اهداف قرآن رهنمون ساختن بشر به خداوند متعال و توجه دادن او به پروردگار بزرگ عالم هستى است. قرآن براى اين كه خدا را به انسان نشان دهد و عقربه دل او را در جهت خدا نگاه دارد به چگونگى آفرينش موجودات و انواع آفريده ها پرداخته و سترگى حكمت هايى كه خدا در آفرينش به كار برده است را به او يادآور شده است، تا انگيزه اى باشد براى شكر وحق شناسى. نيز اين هدف منظور بوده است كه انسان با نگرش به عالم از آن جهت كه آفريده خداوند است و در چنبره تدبير او قرار دارد، معرفت فطرى و شناخت خود را شكوفايى دهد وتعالىِ بيشترى بخشد.

آيا در قرآن كريم براى اثبات وجود خدا (اثبات صانع) استدلال شده است؟ برخى از مفسران بر اين عقيده اند كه آيات زيادى از قرآن از جمله بسيارى از آياتى كه به پديده هاى طبيعى پرداخته است، ناظر به اثبات وجود خداوند بوده و از اين رو سعى كرده اند مفاد آن آيات را به صورت برهان هايى درآورند كه بازگشت بيشتر آن ها به «برهان نظم» است. فخر رازى از اين دسته از مفسران است كه مسأله «اثبات صانع» را هدف بسيارى از آيات مشتمل بر آيات تكوينى مى داند. ولى برخى ديگر از مفسران معتقدند كه قرآن كريم اصل وجود خداوند را بى نياز از استدلال دانسته و درصدد اثبات آن برنيامده است و تنها براى اثبات توحيد و يگانگى خداوند ونفى هرگونه شريك براى او به استدلال پرداخته است.

به نظر مى رسد استدلال دسته اول كه بسيارى از آيات را برهان بر اثبات خالق دانسته اند، مخدوش باشد; چرا كه با دقت نظر و بررسىِ عميق تر آن آيات به روشنى دانسته مى شود كه هدف آيات ياد شده «اثبات صانع» نيست و بيشتر درصدد نفى شريك و اثبات توحيد و يا تبيين ديگر معارف قرآنى هستند.

نظر مفسران دسته دوم نيز قابل پذيرش نيست; چرا كه ممكن است قرآن كريم مستقيماً درصدد اثبات وجود خدا برنيامده باشد و يا وجود خدا را قريب به بديهى و بى نياز از استدلال مى دانسته و يا با منكران قابل توجهى مواجه نبوده است تا مسأله اثبات صانع را مطرح كند، ولى به هر حال، مى توان از بيانات قرآنى استدلال هايى براى اين مطلب به دست آورد و حتى بعيد نيست بگوييم كه خود قرآن نيز به طور غيرمستقيم به اين استدلال ها توجه داشته است. مثلاً منافاتى ندارد كه آيه اى مستقيماً درصدد اثبات يگانگى خدا باشد، ولى به طور غيرمستقيم اصل وجود خدا را هم ثابت كند، يا آيه اى در مقام احتجاج با مشركان يا منكران نبوت پيامبر اسلام باشد، ولى در ضمن مطلبى بيان كند كه مثبِت وجود خدا باشد. براى نمونه، آيه 35 از سوره طور را در نظر مى گيريم. اين آيه در مقام احتجاج با كافرانى است كه از ايمان به پيغمبر اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم)سرباز مى زدند. در اين آيه دو پرسش به صورت استفهام انكارى مطرح شده است:

(أم خلقوا من غير شىء أم هم الخالقون)

«آيا آنان بدون خالق پديدار شده اند يا خود خالق خويش هستند؟»

بدون شك اين آيه آشكارا در مقام اثبات وجود خدا نيست، ولى در ضمن مى توان برهانى براى اين مطلب از آن استنباط كرد، به اين صورت كه: مقصود از «شىء» در آيه شريفه يا ماده قبلى است (كه در اين فرض معناى آيه چنين مى شود: آيا ايشان بدون ماده قبلى آفريده شده اند يا خود خالق خويش اند؟) و يا منظور از شىء هدف و غايت است (يعنى آيا ايشان بى هدف آفريده شده اند يا خود خالق خويش اند؟) و يا مقصود از شىء آفريننده است. فرض اول و دوم با ذيل آيه سازگار نيست; به اين معنى كه پرسش اول آيه با پرسش دوم هماهنگ نيست. همسنگ پرسش دوم، كه آيا ايشان خود آفريننده خويش اند، اين پرسش است كه آيا ايشان بدون آفريننده آفريده شده اند؟

بر اين اساس، چنين استدلال مى شود: انسان يا بدون آفريننده و خود به خود به وجود آمده است يا بايد خود آفريننده خويش باشد يا بايد آفريننده ديگرى داشته باشد، و از آن جا كه بطلان احتمال اول و دوم روشن است، پس ناچار احتمال سوم صحيح است و آن اين كه «آفريننده» دارد.

نكته ظريف در آيه اين است كه به جاى گفتن «أليس لهم خالق أم هم الخالقون» فرموده است: (أم خلقوا من غير شىء أم هم الخالقون) تا روى مخلوق بودن ايشان تكيه شود (خلقوا) و بطلان هر دو احتمال روشن تر شود.[1]

بنابراين، مى توان از قرآن اشارات ضمنى به مسأله اثبات صانع را نيز دريافت كرد و يا دست كم از مطالب قرآنى، مقدماتى براى استدلال به وجود خالق به دست آورد. از اين دست آيات، نمونه هاى زير را مى توان نام برد:

الف: (إنّ فى السموات و الأرض لآيات للمؤمنين و فى خلقكم و ما يبثّ من دابّة آياتٌ لقوم يوقنون)[2]

«بدون شك در آسمان ها و زمين نشانه هاى فراوانى است براى آن ها كه اهل ايمان اند وهم چنين در آفرينش شما و جنبندگانى كه در سراسر زمين منتشر ساخته نشانه هايى است براى جمعيتى كه اهل يقين اند.»

علامه طباطبايى نوشته است:

«نشانه هر چيز، علامت اوست كه بر او دلالت كرده و به او اشاره مى كند و معنى آيه اين است كه در وجود آسمان ها و زمين جهاتى وجود دارد كه دلالت مى كند خداوند متعال خالق آن هاست; زيرا آسمان ها و زمين ذاتاً نيازمند صانعى هستند كه آن ها را به وجود آورد ... و نيز در وجود انسان ها و تمامى جنبندگان، از اين جهت كه مخلوق مى باشند، نشانه هايى ـ بر اين مطلب ـ وجود دارد.»[3]

زمخشرى نيز نوشته است:

«اگر كسى با ديده انصاف و نظر صحيح به آسمان ها و زمين بنگرد، مى داند كه اين ها همه آفريده هستند و به صانع و خالق نياز دارند، پس به وجود خداوند اقرار خواهد كرد.»[4]

مرحوم طبرسى نوشته است:

«در آسمان ها و زمين و در آفرينش بديع شما و جانوران نشانه هايى است كه بر وجود صانع مدبر دلالت دارد.»[5]

فخر رازى نوشته است:

«در ذات آسمان ها و زمين احوالى وجود دارد كه بر وجود خداوند دلالت مى كند، همانند حجم و كيفيت و حركات آن ها و نيز خورشيد و ماه و ستارگان و كوه ها و درياها همگى نشانه اند ... زمين و آسمان جسم است كه از تغيير و تحول خالى نيست و هر چيزى كه از تغيير و تحول خالى نباشد حادث است و هر حادثى نياز به محدث دارد. هم چنين حركت هر فلكى مختص به جهت معينى است و نيز حركت افلاك از جهت سرعت يكسان نيست. از آن جا كه هر فلكى نسبت به جهت حركت و سرعت سير خود داراى نسبت امكانى است ـ يعنى ممكن بود كه به جهت ديگرى و با سرعت ديگرى سير كند ـ پس در تعيين اين جهت خاص و آن سرعت ويژه نياز به فاعلى مختار است كه از بين جهات مختلف، جهت موجود و از بين سرعت ها، سرعت موجود را به هر فلكى بخشيده است وگرنه تعيين جهت و سرعت خاصّ ترجيح بلامرجح است.»[6]

شيخ محمد سبزوارى نيز نوشته است:

«آيات آسمانى همان سيارات و ستارگان هستند و آيات زمينى كوه ها و درختان و حيوانات و درياها و نهرها و چشمه ها و گياهان و مراتع كه هر يك نشانه اى هستند بر صانع مقتدر حكيم.»[7]

ب: (وفى الأرض آياتٌ للموقنين)[8]

«در زمين نشانه هايى است براى آنان كه اهل يقين اند.»

احمد مصطفى مراغى نوشته است:

«يعنى در زمين دلايلى بر وجود خالق متعال و قدرت عظيم او موجود است و هر كس در صنوف نباتات و حيوانات و كوه ها و دشت ها و درياها و دره ها تفكر كند آن را مشاهده مى كند.»[9]

زمخشرى نيز نوشته است:

«در زمين نشانه هايى وجود دارد كه بر وجود صانع و نيز بر قدرت و حكمت و تدبير او دلالت مى كند; چرا كه زمين را گسترانيده و در آن راه ها قرار داده است و قطعه هايى از زمين هاى سخت و نرم آفريده و انواع درختان با ميوه هاى مختلف كه در رنگ و طعم و رايحه متفاوت مى باشند قرار داده و همگى اين نعمت ها با نياز ساكنان زمين، سازگار است و نيز معادن و چشمه ها و حيوانات مختلف همگى دلايلى هستند براى كسانى كه به دنبال برهان بوده و راه اعتدال مى پيمايند.»[10]

ج: (وهو الذى أنزل من السماء مآءً ... انظروا إلى ثمره إذا أثمر)[11]

«او همان كسى است كه از آسمان آبى فرود فرستاد ... به طرز رسيدن ميوه آن چون ثمر دهد بنگريد ... .»

طبرسى نوشته است:

«به رسيدن ميوه ها به ديده عبرت بنگريد و آن را از ابتدا تا انتها ملاحظه كنيد كه چگونه طعم و رنگ و بوى و حجم شان از حالتى به حالت ديگر انتقال مى يابد تا از آن بر وجود صانع مدبر پى ببريد.»[12]

آلوسى در ذيل همين آيه نوشته است:

«اگر به ديده عبرت نگريسته شود آيات فراوان و نشانه هاى سترگى بر وجود قادر حكيم و نيز وحدت او نمايان مى شود.»[13]

اسماعيل حقى نوشته است:

«در اين آيه نشانه هاى بزرگى بر وجود قادر حكيم و وحدت او يافت مى شود.»[14]

فخر رازى نوشته است:

«ميوه ها از اول ايجاد تا به آخر بر حالت ثابت قرار ندارند و از حالى به حال ديگرى منتقل مى شوند. مثلاً رنگ سبز آن ها به سياهى يا به سرخى مى گرايد و طعم آن ها از ترشى به شيرينى. اين تحولات به سبب نياز دارد و سبب نمى تواند تأثير طبيعت يا فصل هاى سال يا ستارگان باشد; زيرا نسبت اين حالات به اين اجسام مساوى است، پس ناچار بايد مستند به خداوند قادرى باشد كه ]وجود دارد و [تدبيركننده اين عالم است.»[15]

2ـ اثبات توحيد و ربوبيت مطلقه خداوند بر تمامى هستى

به هنگام نزول قرآن، شرك عالم را فراگرفته بود و دشمنان اسلام در عين پذيرش خلقت آسمان ها و زمين توسط خداوند متعال، ربوبيت اللّه بر تمام هستى را منكر بودند. اگر از آنان پرسيده مى شد خالق آسمان ها و زمين كيست؟ بلافاصله مى گفتند: اللّه، ولى در عين حال براى او در پرستش شريك قايل مى شدند و تدبير عالم را به دست موجودات ديگرى مى دانستند.[16]

قرآن بيشتر از همه به اين مسأله توجه نشان داده و از راه هاى مختلف سعى كرده است بشر را به پرستش خداوند يكتا سوق داده و بند خرافات را از وى بگسلد. بسيارى از آيات تكوينى در قرآن چنين هدفى را پى مى گيرد.

نمونه را بنگريد:

الف: (ءَآللّهُ خَيْرٌ أَمّا يُشركون أَمَّنْ خَلَقَ السمواتِ والأرضَ و أَنْزَلَ لكم مِنْ السَّماءِ ماءً فأنبتنا به حدائقَ ذاتَ بهجة ...)[17]

«آيا خدا بهتر است يا آنچه با او شريك مى گردانند؟ ]آيا آنچه شريك مى پندارند بهتر است[ يا آن كس كه آسمان ها و زمين را خلق كرد و براى شما آبى از آسمان فرود آورد، پس به وسيله آن باغ هاى بهجت انگيز رويانديم ... .»

ب: (أَمَّنْ جعل الأرض قراراً و جعل خلالها أنهاراً و جعل لها رواسى و جعل بين البحرين حاجزاً أَإِلهٌ مَعَ اللّه بل أكثرهم لا يعلمون)[18]

«[آيا شريكانى كه مى پندارند بهتر است] يا آن كس كه زمين را قرارگاهى ساخت و در آن رودها پديد آورد و براى آن كوه ها را [مانند لنگر] قرار داد و ميان دو دريا برزخى گذاشت، آيا معبودى با خدا هست؟ [نه] بلكه بيشترشان نمى دانند.»

ج: (أمّن يهديكم فى ظلمات البرّ والبحر و من يرسل الرياح بشراً بين يدى رحمته أَإِلهٌ مع اللّه تعالى اللّه عمّا يشركون)

«]آيا شريكانى كه مى پندارند بهتر است[ يا آن كس كه شما را در تاريكى هاى خشكى و دريا راه مى نمايد و آن كس كه بادها را پيشاپيش رحمتش بشارتگر مى فرستد؟ آيا معبودى با خدا هست؟ خدا برتر است از آنچه [با او] شريك مى گردانند.»

در آيات بالا توحيد در خلقت و توحيد در ربوبيت پايه اى براى توحيد معبود شمرده شده است; يعنى اين آيات پس از آن كه خلقت عناصر مختلفى را به خداوند نسبت مى دهد و بيان مى كند كه تدبيركننده همه آن عناصر [پس از خلقت] نيز كسى جز او نيست نتيجه مى گيرد كه پس تنها بايد به پرستش ذات او پرداخته شود و نبايد معبودى غير او مطرح باشد.

در اين آيات نخست به خلقت آسمان ها و زمين و نزول باران و بركات ناشى از آن پرداخته وبيان مى كند كه مبدأ اين همه زيبايى و حسن و جمال در عالم حيات كسى جز خداوند نيست وباغ هاى زيبا و سرورانگيز آفريده اوست.

سپس به موهبت آرامش و ثبات زمين و قرارگاه انسان در اين جهان پرداخته [كه در عين حركت سريع به دور خود و به دور خورشيد، آن چنان يكنواخت و آرام است كه ساكنانش به هيچ وجه آن را احساس نمى كنند] و نيز به نعمت وجود كوه ها در زمين اشاره كرده كه همچون زرهى قشر زمين را از لرزش نگاه مى دارد. آن گاه به حجاب و حايل طبيعى كه ميان آب شيرين و آب شور اقيانوس ها وجود دارد، پرداخته و نيز به جارى شدن نهرها در روى زمين كه سرچشمه طراوت و خرمى و مزارع آباد مى باشند و مى فرمايد: آيا اين نظام دقيق و مستحكم مى تواند مولود تصادف كور و كر و مبديى فاقد عقل و حكمت باشد؟ حتى بت پرستان نيز چنين ادعايى نكرده ونمى كنند.

سرانجام به نعمت هدايت بشر در تاريكى ها به وسيله ستارگان اشاره كرده، از موهبت فرستادن بادهاى باران زا خبر داده كه رطوبت هوا و ابرها را از صفحه اقيانوس ها برداشته و به نقاط خشك و تشنه مى برند و از قدوم باران خبر مى دهند. آيا با اين همه باز براى او شريكى وجود دارد و مى توان معبودى غير او گرفت؟

د:

(إنّ فى خلق السموات والأرض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التى تجرى فى البحر بما ينفع الناس و ما أنزل اللّه من السماء من ماء فأحيا به الأرض بعد موتها و بثّ فيها من كلّ دابّة و تصريف الرياح و السحاب المسخّر بين السماء و الأرض لآيات لقوم يعقلون)[19]

«در آفرينش آسمان ها و زمين و آمد و شد شب و روز و كشتى هايى كه در دريا به سود مردم در حركت اند و آبى كه خداوند از آسمان نازل كرده و با آن زمين را پس از مرگ زنده كرده است و انواع جنبندگان را در آن گسترده و نيز در تغيير مسير بادها وابرهايى كه در ميان زمين و آسمان معلق اند نشانه هايى است براى مردمى كه انديشه كنند.»

خداوند متعال در اين آيه شريفه چند مورد از جلوه هاى ذات پاك خود را در پهنه هستى بيان كرده و به شش بخش از آثار نظم در جهان هستى اشاره كرده است كه هر كدام نشانه اى از آن مبدأ متعال است. بديهى است هر جا نظم و انسجام وجود داشته باشد، دليل بر وجود علم و دانش است و همه جا هماهنگى، دليل بر وحدت و يگانگى است.

آفرينش اين آسمان پرشكوه و كرات عالم بالا و ميليون ها ستاره درخشان با نظام دقيق وعجيب خود و نيز آفرينش زمين با انواع مظاهر حيات كه در لباس صدها هزار نوع گياه و حيوان جلوه گر شده است، همه و همه آيينه هاى درخشان علم و يكتايى ذات پاك خداوندى است.

آمد و شد شب و روز و آمد و رفت روشنايى و تاريكى با نظم خاص و به صورت تدريجى كه به كمك آن فصول چهارگانه به وجود مى آيد و موجودات زنده مراحل تكامل خود را مى پيمايند، نشانه ديگرى از خداوند است كه اگر تغييرى نبود و يا تدريجى نبود بساط حيات از روى كره زمين برچيده مى شد.

حركت كشتى هاى بزرگ و كوچك در پهنه اقيانوس ها به وسيله بادها و خاصيت طبيعى چوب يا فشار مخصوصى كه از ناحيه آب به اجسام وارد مى شود و آن ها را بر سطح آب شناور مى سازد، نعمت و موهبتى ديگر است و نشانه اى از او.

نزول باران از آسمان كه زندگى و حيات را به زمين ارزانى مى دارد و آن همه موجودات كه از اين مايع بى جان، جان مى گيرند همه پيام آور قدرت و عظمت اويند.

حركت و وزش منظم بادها كه سهم مهمى در گرده افشانى گياهان دارند و با جا به جا ساختن هواى آلوده به تصفيه آن مى پردازند، نشانه ديگرى از وجود خداست.

ابرهاى متراكمى كه در بالاى سر ما در گردش اند و با وزن سنگين خود برخلاف قانون جاذبه در ميان زمين و آسمان معلق مانده اند، نشانه اى ديگر از عظمت اويند.

قرآن پس از يادآورى اين جلوه هاى بديع و نشانه هاى آشكار مى فرمايد:

(ومن الناس من يتّخذ من دون اللّه أنداداً يحبّونهم كحبّ اللّه ...)

«برخى از مردم معبودهايى غير از خداوند براى خود انتخاب مى كنند و آن ها را همچون خدا دوست مى دارند ... .»

3ـ نشان دادن عظمت، قدرت، حكمت، علم و رحمت الهى

نظام متقن و پيچيده طبيعت شاهد صادقى است بر عظمت خالق متعال و علم بى پايان و قدرت سترگ او. قوانين دقيق حاكم بر هستى و سازگارى آن ها با زندگى بشر گوياى حكمت و رحمت الهى است.

اگرچه انس بشر با طبيعت و تكرارى بودن حوادث طبيعى همانند طلوع وغروب خورشيد و آمد و شد شب و روز وبه بار نشستن درختان و... باعث فراموشى و غفلت انسان مى شود.

يكى از اهداف قرآن بيدار كردن انسان از اين خواب غفلت است. قرآن هميشه حوادث روزمره را طرح و انسان را به تأمل در آن ها فرا مى خواند وهمه اين پديده ها را به عنوان آيات ونشانه ها معرفى مى كند. قرآن براى نشان دادن عظمت خالق متعال مى فرمايد:

(تبارك الذى جعل فى السماء بروجاً و جعل فيها سراجاً و قمراً منيراً هو الذى جعل الليل و النهار خِلْفَةً لمن أراد أن يذّكّر أو أراد شكوراً)[20]

«[فرخنده و] بزرگوار است آن كسى كه در آسمان برج هايى نهاد و در آن چراغ قرار داد و ماه نوربخش را، اوست كه براى هر كس كه بخواهد عبرت گيرد يا بخواهد سپاسگزارى نمايد، شب و روز را جانشين يكديگر گردانيد.»

خداوند در اين آيه پاسخ مشركان را مى دهد كه مى گفتند «رحمن چيست» و آن را از روى تمسخر ادا مى كردند. قرآن مى فرمايد: با عظمت و پربركت است كسى كه در آسمان ها منزلگاه ها و برج ها قرار داده است. برج در اصل به معنى ظهور است و برج شهر را برج مى نامند; زيرا بلندتر وآشكارتر است. برج بر قصرهاى بلند نيز به همين دليل اطلاق مى شود. مقصود از برج هاى آسمان صورت هاى مخصوص فلكى است كه خورشيد و ماه در هر فصل و هر موقع از سال در برابر آن ها قرار مى گيرند. مثلاً وقتى مى گويند «خورشيد در برج حمل قرار گرفته»; يعنى محاذى صورت فلكى حمل است، و يا «قمر در عقرب است»; يعنى كره ماه برابر صورت فلكى عقرب واقع شده است.[21]

آيه، اشاره به منزلگاه هاى آسمانى خورشيد و ماه دارد و از خورشيد به عنوان چراغ ياد كرده است; زيرا نور او از درون خودش سرچشمه مى گيرد، ولى ماه را «نور دهنده» توصيف مى كند; يعنى روشنايى بخشى او از ديگرى گرفته شده است، از اين آيه نظم دقيق سير خورشيد وماه در آسمان دانسته مى شود.

به راستى كه نظام دقيق سير ماه و خورشيد در طول ساليان سال نشانى از عظمت والاى پروردگار بزرگ هستى است و هم چنين نظام بديع حاكم بر شب و روز كه متناوباً جانشين يكديگر مى شوند و اگر اين نظام شگفت نمى بود زندگى انسان بر اثر شدت نور و حرارت يا تاريكى و ظلمت به تباهى كشيده مى شد و اين خود، دليل جالبى بر عظمت خالق و عنايت او به انسان است. قرآن براى نشان دادن رحمت خداوند و قدرت او مى فرمايد:

(هو الذى يسيّركم فى البرّ و البحر حتّى إذا كنتم فى الفلك و جرين بهم بريح طيّبة وفرحوا بها جاءتها ريحٌ عاصفٌ و جاءهم الموج من كل مكان ...)[22]

«او كسى است كه شما را در خشكى و دريا سير مى دهد تا وقتى كه در كشتى ها باشيد و آن ها با بادى خوش ]باد موافق[ پيش روند، ايشان شاد شوند ]ولى اگر [بادى سخت بر آن ها وزد و موج از هر طرف بر ايشان تازد و يقين كنند كه در محاصره افتاده اند در آن حال خدا را پاكدلانه مى خوانند ... پس چون آنان را رهانيد، ناگهان در زمين سركشى مى كنند. اى مردم سركشى شما فقط به زيان خود شماست ... .»

قسمت نخستين آيه نشانه قدرت خداوند در فراهم آوردن زمينه هاى مسافرت در خشكى و دريا است و در عين حال نشان رحمت و عنايت او كه در مواقع سختى به فرياد انسان مى رسد، اما افسوس كه انسان فراموشكار و ستمگر است.

اين آيه مخصوص بت پرستان نيست، بلكه اصل كلى درباره همه افراد دنياپرست وكم ظرفيت و فراموش كار است كه به هنگام قرار گرفتن در ميان امواج بلاها كه دستشان از همه جا كوتاه است دست به درگاه خداوند بر مى دارند و هزار عهد و پيمان و نذر و نياز مى كنند كه در صورت رهايى چنين و چنان خواهند كرد، اما اين بيدارى و آگاهى كه انعكاسى از توحيد فطرى است، چندان به طول نمى انجامد و همين كه طوفان بلا فرونشست و مشكلات حل شد، پرده هاى غفلت بر قلب آن ها فرو مى افتد; پرده هايى سنگين كه جز طوفان بلاى مجدد نمى تواند آن ها را جا به جا كند! اين بيدارى موقت گرچه اثر تربيتى براى اين قبيل افراد ندارد ولى حجت الهى را بر آن ها تمام مى كند و دليلى خواهد بود بر محكوميت آنان. قرآن براى نشان دادن قدرت الهى مى فرمايد:

(وَاللّه خلق كلّ دابّة من ماء فمنهم من يمشى على بطنه و منهم من يمشى على رِجْلَيْنِ و منهم من يمشى على أربع يخلق اللّه ما يشاء إنّ اللّه على كلّ شىء قَدير)[23]

«خداست كه هر جنبنده اى را از آبى آفريد، پس برخى از آن ها بر روى شكم راه مى روند و پاره اى از آن ها بر روى دو پا و بعضى از آن ها بر روى چهار [پا] راه مى روند. خدا هر چه بخواهد مى آفريند و خدا بر هر چيزى تواناست.»

در اين آيه خداوند مى فرمايد: با اين كه اصل همه حيوانات به آب باز مى گردد با اين حال داراى خلقت هاى بسيار متفاوت و شگفت انگيزى هستند. برخى بر شكم راه مى روند (خزندگان)، برخى بر دو پا (انسان و پرندگان) و گروهى بر روى چهار پا (چهارپايان).

نيز گونه هاى ديگر حيات كه در دريا وجود دارند يا حشرات كه هزاران نوع مى باشند، همه از قدرت لايزال و توانايى سترگ او بر آفرينش موجودات خبر مى دهند.

زمخشرى نوشته است:

«خداوند اول از خزندگان نام برد; زيرا نشان دهنده قدرت بيشترى از ناحيه خالق هستند; چرا كه بدون وسيله راه رفتن راه مى روند و سپس راه رفتن بر روى دو پا را كه سخت تر است از چهار پا بيان كرد. بر اين اساس چهارپايان در آخر ذكر شدند.»[24]

قرآن براى نشان دادن حكمت الهى مى فرمايد:

(و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بينهما لاعبين ...)[25]

«آسمان و زمين و آنچه را ميان آن دو است به بازيچه نيافريديم.»

خداوند در اين آيه آفرينش آسمان و زمين و تمامى مخلوقات همانند حيوانات، گياهان، انسان ها، كوه ها، درياها و... را به خود نسبت داده و فرموده است: در خلقت و آفرينش اين ها اهدافى والا در نظر گرفته شده و حكمت عظيمى در پس اين همه وجود دارد، مقصود از آفرينش اين مخلوقات نه بازيچه بوده و نه بيهوده آفريده شده اند.

زمخشرى نوشته است:

«يعنى ما اين سقف برافراشته (آسمان) و اين گهواره گسترده (زمين) و اصناف و انواع موجودات كه غرق در شگفتى هستند را بيهوده نيافريديم و چون حاكمان جابر كه قصرها مى سازند و فرش ها مى گسترانند و به لهو و لعب مى گذرانند، نيستيم. اين همه را به جهت سودمندى هاى فراوان آن ها انجام داديم و حكمت هايى در آفرينش آن ها قرار داديم تا مورد مطالعه و دقت انسان ها قرار گيرند و به آن ها به ديده عبرت بنگرند.»[26]

قرآن در مورد گستردگى علم و دانش خداوند مى فرمايد:

(و يعلم ما فى البرّ و البحر و ما تسقط من ورقة إلاّ يعلمها ...)[27]

«آنچه در خشكى و درياست را مى داند و هيچ برگى [از درخت] نمى افتد مگر اين كه آن را مى داند.»

قرآن كريم براى بيان دانش گسترده خداوند از محسوسات كمك مى گيرد و براى نشان دادن علم بى منتهاى او به همه معلومات هستى، برگ هاى درختان و آنچه را در دريا و خشكى است نام مى برد.

آگاهى خدا از آنچه در خشكى و درياست به معنى احاطه علمى او بر همه چيز است; يعنى او از جنبش ميلياردها موجود زنده در اعماق درياها و لرزش برگ هاى درختان در تمام جنگل ها وكوه ها و جريان امواج نسيم در بيابان ها و خميدگى دره ها و از شمار واقعى سلول هاى بدن هر انسان و گلبول هاى خون ها و زمان باز شدن گلبرگ ها و حركات مرموز تمام الكترون ها درد ل اتم ها و بالاخره از تمام انديشه هايى كه از لابه لاى پرده هاى مغز ما مى گذرد و ... باخبر است واين ها همه گوشه هايى از علم بى منتهاى اوست.

4ـ ردّ اتهام فرزند داشتن خداوند

انتساب فرزند به خداوند، از نقطه هاى اوج ظلم بشرى نسبت به ساحت خداوندى است. يهوديان، عُزَيْر را پسر خدا مى خواندند و گاه آن را به فرزند معنوى نه حقيقى توجيه مى كردند.

مسيحيان به فرزند بودن حقيقى عيسى مسيح معتقد شده و آن پيامبر بزرگ الهى را ناخواسته و بدون رضايت خود او، فرزند خدا دانسته و به الوهيت او سر سپردند و اعراب جاهلى نيز فرزندان بسيارى براى خداوند قايل بودند. آنان ملائكه را دختران خدا فرض مى كردند. قرآن مى فرمايد:

(قالت اليهود عزيز ابن اللّه و قالت النصارى المسيح ابن اللّه ذلك قولهم بأفواههم يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم اللّه أنّى يؤفكون)

«يهود گفتند عزيز پسر خداست و نصارى گفتند مسيح پسر خداست. اين سخنى (باطل) است كه به زبان مى آورند و به گفتار كافران پيشين شباهت دارد. خدا آنان را بكشد! چگونه [بازگردانده] مى شوند؟»

سخن مسيحيان در مورد عيسى برخلاف اعتقاد خود عيسى است. قرآن مى فرمايد:

(إذ قال اللّه يا عيسى بن مريم ءأنت قلت للناس اتّخذونى و أمّى إلهين من دون اللّه قال سبحانك ما يكون لى أن أقول ما ليس لى بحقٍّ ... ما قلتُ لهم إلاّ ما أمرتنى به أن اعبدوا اللّه ربّى و ربّكم ...)[28]

«(ياد كن) هنگامى را كه خدا فرمود: اى عيسى پسر مريم! آيا تو به مردم گفتى من و مادرم را همچون دو خدا به جاى خداوند بپرستيد؟ گفت: منزهى تو، مرا نشايد كه چيزى بگويم كه حق من نيست. اگر آن را مى گفتم قطعاً مى دانستى ... من جز آنچه بدان فرمان دادى نگفتم. گفته ام كه خدا پروردگار من و پروردگار خود را عبادت كنيد.»

اعراب جاهلى نيز از سر جهل براى خداوند دخترانى فرض مى كردند. قرآن مى فرمايد:

(و يجعلون للّه البنات سبحانه)[29]

«براى خدا دخترانى مى پندارند. منزه است او (از داشتن فرزند).»

(و خرقوا له بنين و بنات ...)[30]

«براى خداوند بى هيچ دانشى پسران و دختران تراشيدند. او منزه است از آنچه وصف مى كنند.»

خداوند براى ردّ اين اتهام ناروا (داشتن فرزند اعم از دختر يا پسر) از جمله به پديده هاى طبيعى استدلال كرده و فرموده است:

(بديع السموات و الأرض أنّى يكون له ولدٌ و لم تكن له صاحبة و خلق كلّ شىء ...)[31]

«(خداوند) پديد آورنده آسمان ها و زمين است. چگونه او را فرزندى باشد در صورتى كه براى او همسرى نبوده و هر چيزى را آفريده ... .»

در اين آيه خداوند از ابداع و آفرينش آسمان و زمين و اين كه ايجاد كننده اين مخلوقات عظيم الجثه نياز به فرزند نخواهد داشت، سخن به ميان آورده است.

در آيه ديگرى مى فرمايد:

(و قالوا اتخذ اللّه ولداً سبحانه بل له ما فى السموات و الأرض)[32]

«گفتند: خدا فرزند برگزيده است. او منزّه و برتر است (كه فرزند انتخاب كند) بلكه هر چه در آسمان ها و زمين است از آنِ اوست.»

خداوند در اين آيه مى فرمايد همه مخلوقات در ملكيت ما قرار داشته و تدبيركننده همه موجودات ما هستيم و ديگر چه نيازى به داشتن فرزند است و اساساً كدامين موجود مى تواند هم جنس خداوند باشد، چرا كه فرزند بايد مجانس با پدر باشد.[33]

زمخشرى نوشته است: در آيه (بديع السموات ...) باطل بودن فرزند داشتن خداوند از سه راه اثبات مى شود:

1ـ آفريننده آسمان ها و زمين كه اجسام بزرگى هستند با توصيف به فرزند داشتن سازگار نيست; زيرا فرزند داشتن از صفات اجسام است نه خالق اجسام.

2ـ ولادت در بين دو زوج هم جنس اتفاق مى افتد و خداوند برتر است از داشتن هم جنس، پس همسرى متجانس با او نيست، پس فرزند هم پيدا نخواهد شد.

3ـ چون خداوند خالق همه موجودات است، بى نياز از فرزند است.[34]

خداوند هم چنين براى ردّ تهمت فرزند داشتن مى فرمايد:

(ولئن سألتهم من خلق السموات و الأرض ليقولنّ خلقهنّ العزيز العليم الذى جعل لكم الأرض مهداً و جعل لكم فيها سبلاً لعلكم تهتدون والذى نَزَّلَ مِنَ السماء ماءً ... وجعلوا له من عباده جزءاً إنّ الإنسان لكفورٌ مبينٌ أم اتّخذ ممّا يخلق بنات و أصفاكم بالبنين)[35]

«اگر از آن ها بپرسى چه كسى آسمان ها و زمين را آفريده است گويند آن ها را آن بى همتا تواناى دانا آفريده است. همان كه زمين را آرامگاه شما كرد و برايتان در آن راه ها پديد آورد. باشد كه راه يابيد ـ به مقصد برسيد يا به شناخت خداوند راهنمايى شويد ـ آن كس كه آبى به اندازه فرستاد ... از بندگانش، براى او جزيى قرار دادند. به راستى كه آدمى ناسپاسى آشكار است. آيا از آفريدگان خود دختران را برگرفت وشما را به پسران ويژه ساخت؟»

خداوند در اين آيه كريمه پس از ذكر نعمت هاى مادى و يادآورى پديده هاى طبيعى مى فرمايد: آيا چنين كسى فرزند انتخاب كند؟ و انسان ها را توبيخ مى كند كه چرا براى او از ميان مخلوقاتش فرزند و جزء قرار داده اند. زمخشرى نوشته است:

«جمله (وجعلوا له من عباده جزءاً) متصل است به جمله (لئن سألتهم ...); يعنى اگر از مشركان بپرسى خالق آسمان ها و زمين كيست اعتراف به وجود اللّه دارند، ولى با وجود اين اعتراف او را به صفات مخلوق ها توصيف مى كنند و برايش فرزند قائل مى شوند، و مقصود از جزء، فرزند است; زيرا فرزند پاره و جزيى از پدر خويش است.»[36]

5ـ اثبات معاد و حيات دوباره

مسأله معاد و زندگى دوباره و حشر و نشر انسان از مسايل پيچيده اى است كه همواره در طول تاريخ ذهن بشر را به خود مشغول داشته است. وجود روز واپسين از مسايل غيبى است كه قرآن سعى در اثبات آن دارد.

در زمان نزول قرآن دهريّون و مادى گرايان عرب منكر قيامت بودند. قرآن سخن آنان را نقل مى كند كه مى گفتند:

(ما هى إلاّ حياتنا الدنيا نموت و نحيى و ما يهلكنا إلاّ الدهر)[37]

«جز زندگى دنيايى ما هيچ نيست. مى ميريم و زنده مى شويم و ما را جز دهر (روزگار) هلاك نكند.»

قرآن يكى از اهداف مهم خود را، توجه انسان به حيات دوباره قرار داده و از راه هاى مختلف سعى كرده است بين انسان و عمل او در دنيا از سويى و بين نتيجه در روز واپسين از طرف ديگر ارتباط برقرار كند.

قرآن حيات دنيايى را مقدمه حيات ديگرى مى داند كه روزى انسان آن را ملاقات خواهد كرد و در آن روز مورد محاسبه قرار گرفته و به بهشت يا دوزخ خواهد رفت. در آن روز اعمال وكردارهاى او در دنيا، سرنوشت ابدى او را رقم مى زند و سعادت يا شقاوت نتيجه عمل هاى خود اوست.

قرآن از جمله از مثال هاى طبيعى براى اثبات معاد بهره جسته و از اين راه بر ذهن انسان تأثير نهاده و وى را به تأمل در معاد واداشته است.

قرآن خلقت آسمان ها و زمين را مطرح و به آفرينش اين كرات عظيم بر معاد استدلال كرده است; چرا كه خالقى با چنان قدرت، مسلماً قدرت زنده كردن دوباره مردگان را داشته و بر زنده كردن دوباره آن ها تواناست. قرآن مى فرمايد:

(لخلق السموات و الأرض أكبر من خلق الناس و لكنّ أكثر الناس لا يعلمون ... إنّ الساعَة لآتيةٌ لا ريب فيها و لكنّ أكثر الناس لا يؤمنون)[38]

«آفرينش آسمان و زمين از آفرينش مردم بزرگ تر است ولى بيشتر مردم نمى دانند ... قيامت مى آيد و در آن ترديدى نيست ولى بيشتر مردم ايمان نمى آورند.»

(أولم يروا أنّ اللّه الذى خلق السموات و الأرض ولم يعى بخلقهنّ بقادر على أن يحيى الموتى بلى إنّه على كلّ شىء قدير)[39]

«آيا نمى بينند كه خداى يكتاست آن كه آسمان ها و زمين را بيافريد و در آفريدن آن ها درنماند. او مى تواند مردگان را زنده كند. بلى او بر هر كارى تواناست.»

(وقالوا أ إذا كنّا عظاماً و رفاتاً أإنّا لمبعوثون خلقاً جديداً أولم يروا أنّ اللّه الذى خلق السموات و الأرض قادر على أن يخلق مثلهم ...)[40]

«گفتند آيا چون ما استخوان شديم و خاكى، ما را به صورت تازه اى زنده مى كنند؟ آيا نمى دانند كه خدايى كه آسمان ها و زمين را آفريده است قادر است كه همانند آن ها را بيافريند ... .»

خداوند در اين آيات مى فرمايد: شما كه به خلقت آسمان و زمين به دست خالق متعال معترف هستيد، ديگر نبايد در توانايى او بر زنده كردن دوباره انسان ها شك داشته باشيد و منطقاً كسى با آن توانايى براى آفرينش دوباره انسان ناتوان نخواهد بود.

(أ أنتم أشدّ خلقاً أم السماء بناها)[41]

«آيا شما به خلقت سخت تريد يا اين آسمانى كه او بنا نهاده؟»

قرآن هم چنين از پديده بارش باران و سرسبز شدن دوباره دشت و صحرا كمك مى گيرد ومى فرمايد:

(واللّه أنزل من السماء ماءً فأحيى به الأرض بعد موتها إنّ فى ذلك لآيةً لقوم يسمعون)[42]

«خداوند از آسمان باران فرستاد و زمين مرده را با آن زنده كرد. براى مردمى كه گوش شنوا دارند در اين عبرتى است.»

(فانظر إلى آثار رحمة اللّه كيف يحيى الأرض بعد موتها إنّ ذلك لمحيى الموتى و هو على كلّ شىء قديرٌ)[43]

«پس به آثار رحمت خدا بنگر كه چگونه زمين را پس از مردنش زنده مى كند. چنين خدايى زنده كننده مردگان است و بر هر كارى تواناست.»

(و من آياته أنّك ترى الأرض خاشعةً فإذا أنزلنا عليها الماء اهتزّت و ربت إنّ الذى أحياها لمحيى الموتى إنّه على كلّ شىء قدير)[44]

«از آيات قدرت او آن كه تو زمين را خشك مى بينى، چون آب بر آن بفرستيم به جنبش آيد و گياه بروياند، آن كس كه آن را زنده مى كند، زنده كننده مردگان است كه او به هر چيزى تواناست.»

ابوالحسن ماوردى نوشته است:

«قرآن با استفاده از شاهد ]چيزى كه محسوس است و مشاهده مى شود[ براى غايب استدلال كرده است.»[45]

ابن عاشور نوشته است:

«احياى زمين، روياندن مرتع و گياه از زمين است. اين آيه ضمن تذكر نعمتى از نعمت هاى خداوند استدلالى نيز بر معاد است.»[46]

6ـ دلدارى دادن به پيامبر اسلام(صلى الله عليه وآله وسلم)

پيامبر اسلام(صلى الله عليه وآله وسلم)، اين پيامبر رحمت، از هدايت نشدن كافران و مشركان حسرت مى خورد كه چرا حق و حقيقت را باور نمى كنند و چرا بدبختى و شقاوت را به جان مى خرند و چرا در مقابل نشانه هاى روشن خداوند سر تسليم فرود نمى آورند.

خداوند با تعابير مختلف به دلدارى حضرت مى پردازد. روحيه عالى وى را مى ستايد وعلاقه مندى وى به هدايت همه انسان ها را تمجيد مى كند و براى تسكين خاطر شريف آن حضرت نمونه هايى از اقوام گذشته را ياد مى كند كه آنان نيز چون قريش از سر لجاجت و تعصب به پيامبران الهى توجهى نكردند و به مبارزه با آن ها برخاسته و به آزار و اذيت و حتى قتل آنان اقدام كردند.

قرآن براى دلدارى پيامبر اكرم از روشى منحصر به فرد نيز استفاده كرده است و آن بهره گيرى از پديده هاى طبيعت است. قرآن كريم بيان مى كند آن گاه كه قوم موسى(عليه السلام) به اصرار از وى خواستار ديدن خداوند با چشم ظاهرى شدند، به موسى گفته شد:

(لكن انظر إلى الجبل فإنّ استقرّ مكانه فسوف ترانى ...)[47]

«به كوه بنگر، اگر در جاى خود ثابت ماند مرا خواهى ديد. امّا پس از تجلى خداوند كوه متلاشى شد و موسى بى هوش بر زمين افتاد.»

اين كه مقصود از تقاضاى رؤيت الهى چه چيزى بوده و تجلى خداوند در اين آيه به چه معنى است؟ بحثى است كه در جاى خود مطرح شده است. مسلماً اين آيه در مقام دلدارى پيامبر بزرگ خدا، حضرت موسى(عليه السلام) صادر شده كه وقتى كوهى با اين عظمت و صلابت نمى تواند تحمل جلوه خداوند را داشته باشد، پس انسان با اين همه ضعف سزاوارتر است به ناتوانى از ديدن ذات پاك الهى. ابو حيان اندلسى نوشته است:

«در اين آيه دلدارى و تسكين قلب موسى است تا سنگينى منع از رؤيت خداوند را تحمل كند.»[48]

در مورد موسى(عليه السلام) اضطراب و عدم استقرار كوه در برابر عظمت جلوه الهى ابزارى براى دلدارى موسى قرار گرفت، ولى براى دلدارى پيامبر اسلام، اين روش به كار گرفته نشده است، بلكه برعكس، قرآن با بيان نعمت هاى گسترده خويش در پهنه هستى درصدد دلدارى و تسلى قلب پاك پيامبر اسلام است. قرآن مى فرمايد:

(و إذا رأوك إن يتّخذونك إلاّ هزواً أهذا الذى بعث اللّه رسولاً ... أرأيت من اتّخذ إلهه هواه أفأنت تكون عليه وكيلاً أم تحسب أنّ أكثرهم يسمعون أو يعقلون إن هم إلاّ كالأنعام بل هم أضلّ سبيلاً ألم تر إلى ربّك كيف مدّ الظلّ و لو شاء لجعله ساكناً ثمّ جعلنا الشمس عليه دليلاً ثمّ قبضناه إليه قبضاً يسيراً و هو الذى جعل الليل لباساً و النوم سباتاً و جعل النهار نشوراً و هو الذى أرسل الرياح بشراً بين يدى رحمته و أنزلنا من السماء ماءً طهوراً لنحيى به بلدة ميتاً و نسقيه ممّا خلقنا أنعاماً و أناسىّ كثيراً و لقد صرّفنا بينهم ليذكّروا فأبى أكثر الناس إلاّ كفوراً و لو شئنا لبعثنا فى كلّ قرية نذيراً فلا تطع الكافرين و جاهدهم به جهاداً كبيراً و هو الذى مرج البحرين هذا عذب فرات وهذا ملح أجاج ...)[49]

«چون تو را ديدند مسخره ات كردند كه آيا اين است آن پيامبرى كه خدا بر ما مبعوث كرده است ... آيا آن كس را كه هواى نفس را به خدايى گرفته بود، ديدى؟ آيا تو ضامن او هستى؟ يا گمان كرده اى كه بيشترينشان مى شنوند و مى فهمند؟ اينان چون چارپايانى بيش نيستند بلكه از چارپايان هم گمراه ترند. نديده اى كه پروردگار تو چگونه سايه را مى كشد؟ اگر مى خواست در يك جا ساكنش مى گرداند، آن گاه آفتاب را بر او دليل گردانيديم، سپس سايه را اندك اندك برگرفتيم. اوست كه شب را پوشش شما كرد و خواب را آرامشتان و روز را زمان برخاستنتان. اوست كه پيشاپيش رحمت خود بادها را به مژده فرستاد و از آسمان آبى پاك نازل كرديم تا سرزمين مرده را بدان زندگى بخشيم و چارپايان و مردم بسيارى را كه آفريده ايم بدان سيراب كنيم وقطعاً آن ]پند[ را ميان آنان گوناگون ساختيم تا توجه پيدا كنند ولى بيشتر مردم جز ناسپاسى نكردند. اگر مى خواستيم به هر قريه اى بيم دهنده اى (پيامبرى) مى فرستاديم. از كافران اطاعت مكن و به حكم خدا با آنان جهاد كن، جهادى بزرگ. اوست كه دو دريا را به هم بياميخت، يكى شيرين و گوارا و ديگرى شورابى سخت گزنده و ميان آن دو مانعى و سدى استوار قرار داد.»

در اين آيات كريمه پس از بيان اين نكته كه مشركان بر پيامبر اسلام مى خنديدند و آن بزرگوار را به باد تمسخر مى گرفتند، براى تسلى قلب آزرده پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) نشانه هايى از نعمت هاى الهى برشمرده شده است:

1ـ نعمت ايجاد روز و شب كه بر اثر گردش زمين ايجاد شده و به تدريج تاريكى به روشنايى تبديل مى شود در حالى كه اگر هميشه شب يا روز بود مشكلات طاقت فرسايى ايجاد مى شد;

2ـ نعمت خواب و بيدارى;

3ـ نعمت بادها و نزول باران;

4ـ نعمت سرسبزى سرزمين ها پس از باران;

5ـ نعمت وجود درياهاى آب شيرين و شور و عدم مخلوط شدن آن ها با يكديگر و ... .

خداوند با بيان اين نعمت ها پيامبر را دلدارى[50] داده و مى فرمايد: اى پيامبر! در برابر مشركان محكم بايست و تسليم هوس هاى آنان مشو و به وسيله قرآن به پيكارى بزرگ با آنان مشغول شو.

از آن جا كه اين سوره مكى است مفسران مقصود از جهاد در اين آيه را پيكار بى امان فكرى و فرهنگى دانسته اند كه پيامبر به آن دست زد، امّا فرمان جهاد مسلحانه با كافران پس از هجرت پيامبر اسلام(صلى الله عليه وآله وسلم) به مدينه صادر شده است.[51]

ادامه دارد

پى نوشت :

[1]- معارف قرآن، مصباح يزدى، ص 25.

[2]- سوره جاثيه (45) آيه 4.

[3]- الميزان، ج 18، ص 157.

[4]- الكشاف، زمخشرى، ج 4، ص 285.

[5]- مجمع البيان، قم، مكتبة آيت الله مرعشى، ج 5، ص 72.

[6]- التفسير الكبير، فخر رازى، بيروت، دار الاحياء، ج 27، ص 257.

[7]- الجديد فى تفسير القرآن المجيد، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، 1406 ق، ج 6، ص 400.

[8]- سوره ذاريات (51) آيه 20.

[9]- تفسير مراغى، بيروت، دار الاحياء، ج 27، ص 180.

[10]- الكشاف، زمخشرى، ج 4، ص 399.

[11]- سوره انعام (6) آيه 99.

[12]- مجمع البيان، ج 2، ص 342.

[13]- روح المعانى، ج 7، ص 240.

[14]- روح البيان، ج 3، ص 74.

[15]- التفسير الكبير، ج 13، ص 111.

[16]- ر.ك: تفسير الميزان، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ج 14، ص 267.

[17]- سوره نمل (27) آيه 59 ـ 60.

[18]- همان، آيه 61.

[19]- سوره بقره (2) آيه 164.

[20]- سوره فرقان (25) آيه 61 ـ 62.

[21]- ر.ك: تفسير نمونه، مكارم شيرازى، ج 15، ص 143.

[22]- سوره يونس (10) آيه 22.

[23]- سوره نور (24) آيه 45.

[24]- الكشاف، زمخشرى، ج 3، ص 247.

[25]- سوره انبياء (21) آيه 18.

[26]- الكشاف، ج 3، ص 107.

[27]- سوره انعام (6) آيه 59.

[28]- سوره مائده (5) آيه 116 ـ 117.

[29]- سوره نحل (16) آيه 57.

[30]- سوره انعام (6) آيه 100.

[31]- همان، آيه 101.

[32]- سوره بقره (2) آيه 116.

[33]- الكشاف، ج 1، ص 181.

[34]- همان، ج 2، ص 53.

[35]- سوره زخرف (43) آيه 9 ـ 16.

[36]- الكشاف، ج 4، ص 241.

[37]- سوره جاثيه (45) آيه 24.

[38]- سوره غافر (40) آيه 57 ـ 59.

[39]- سوره احقاف (46) آيه 33.

[40]- سوره اسراء (17) آيه 98 ـ 99.

[41]- سوره نازعات (79) آيه 27.

[42]- سوره نحل (16) آيه 65.

[43]- سوره روم (30) آيه 50.

[44]- سوره فصلت (41) آيه 39.

[45]- تفسير ماوردى، ج 5، ص 184.

[46]- التحرير و التنوير، ابن عاشور، ج 13، ص 158.

[47]- سوره اعراف (7) آيه 143.

[48]- البحر المحيط، ابى حيان اندلسى، بيروت، دارالفكر، 1412 ق، ج 5، ص 164.

[49]- سوره فرقان (25) آيات 41 ـ 53.

[50]- برخى از مفسران اين آيات را در جهت اثبات توحيد تلقى كرده اند. علامه آن را مخالف سياق آيات مى داند. الميزان، ج 15، ص 224.

[51]- ر.ك: فتح القدير، شوكانى، ج 4، ص 83; الميزان، طباطبايى، ج 15، ص 227.